



الزام به احکام دینی و موضع حقوق بشر غربی

علیه غرب



علیرضا داودی

دکتری اندیشه سیاسی

رویکردهای اراده‌گرا دسته دیگر نظریات هستند که مبنای الزام و اعتبار قوانین را در ذات قوانین دنبال نمی‌کند و معتقدند سرمنشأ این الزام ذات واضح قانون است. در این رویکرد، به مشروعیت اراده‌ای پرداخته می‌شود که این قواعد را وضع کرده است. این اراده واضح می‌تواند از خداوند نشئت گرفته باشد یا مردم و یا پارلمان، که بر این اساس رویکردهای الهی، هنجاری و دستوری با تمام اختلافات می‌تواند در این دسته قرار گیرند.

قوانین الزام‌آور هر جامعه، با هر مبنایی، دارای نسبتی اختلاف‌برانگیز است با حقوق بین‌الملل، علی‌الخصوص قواعد حقوق بشر غربی به عنوان یک قاعده فراگیر آمره در جهان مدرن کنونی، که سرمنشأ بسیاری از تنش‌های سیاسی و رسانه‌ای و حتی جنگ‌ها شده است. یکی از اصلی‌ترین

عادلانه و ناعادلانه بودن تقسیم‌پذیر است. عادلانه بودن مفاد قاعده دلیل بر الزام و پیروی از آن خواهد بود و هرچه عادلانه باشد، می‌تواند تبدیل به قانون لازم‌الاجرا شود.

رویکردهای قرارداد محور معتقدند ضرورت تبعیت از قوانین و مبنای الزام‌آوری آن‌ها ناشی از قرارداد فرضی پیشینی (قراردادگرایی سنتی، مانند هابز، لاک و روسو) یا آینده‌نگری فراگیر افراد درباره ضرورت ثبات و نظم اجتماعی است که میان افراد و حاکمان ذهنیت مشترک را ایجاد کرده و، به عنوان امر مطلوب، مورد توافق طرفین قرار گرفته است. بر این اساس، حاکمان برای حفظ نظم و ثبات جامعه می‌توانند قوانین الزام‌آور وضع کنند و برای عدم تبعیت مجازات‌های متناسب اعمال نمایند.

به عنوان یک امر الزامی و اجباری در ساختار حقوقی کشور تصویب و پیاده کرد. حقوقدانان بر این باورند که قواعد حقوقی امری الزام‌آور هستند که به منظور ایجاد نظم و ثبات برزندگی اجتماعی انسان حکومت می‌کنند و اجرای آن‌ها از طرف دولت تضمین می‌شود. از آنجاکه برخی از اندیشمندان و حقوقدانان قوانین را نظامی از قواعد یا مجموعه قواعد الزام‌آور و کلی می‌دانند، بنابراین، مبنای نظری آمریت قانون به مبنای نظری حقوق پیوند می‌خورد.

مبادی مختلف فلسفی و نحله‌های مختلف فکری‌ای در این زمینه وجود دارد: رویکردهای خردگرا یا طبیعی معتقدند الزام و اجبار یک قانون یا قاعده در جامعه برخاسته از ذات همان قاعده است که در این صورت مفاد و محتوای قواعد بر